



A Critique of Faḍil al-Miqdad's Perspective on the Criminal Offense of 'Moharebeh' under Article 279 of the 1392 Islamic Penal Code

Amir Hamzeh Salarzaei* and Jamile Afroushte**

Received: 11 April 2024 | Received in revised form: 17 June 2024 | Accepted: 02 September 2024 | Published: 30 December 2024

Abstract

This article, through several arguments, examines the interpretation of the term 'Moharebeh' (waging war against God) by the jurist and prominent exegete Faḍil al-Miqdad. It questions why this eminent jurist asserts that 'Moharebeh against God...according to the jurists, is the act of every person who has unsheathed a weapon to terrify people... whether he is of ill repute or not... he is a Mohaarib (wager of war).' One of the points of discussion is the phrase 'ind al-fuqahā' (according to the jurists), given that the definite article 'al' in Arabic denotes generality, implying that this is the view of all jurists. However, upon examining the works of past jurists, including Sheikh al-Mufid, Sheikh al-Ta'ifāh, and their students, up to the contemporary jurist Faḍil al-Miqdad himself, it is observed that there are divergent and contradictory opinions in classical fiqh literature regarding the stipulation 'whether he is of ill repute or not.' In fact, some past jurists have clearly stated that a Mohaarib is one who is of 'deceit' and 'ill repute,' and the linguistic meaning of this stipulation is interpreted as 'wicked ones.' Multiple jurists have critiqued the ambiguities in this stipulation and its relevance or irrelevance. Given that this fiqh source is referred to as an important reference in relation to Article 167 of the Iranian Constitution, it is necessary that these criticisms be examined and addressed within the framework of a narrow interpretation of the criminal term in Article 279 of the Islamic Penal Code. Therefore, the conclusion of this research is a recommendation to amend Article 279 of the Islamic Penal Code. The present paper has utilized a descriptive-analytical method and library resources.



Keywords: Moharebeh, Faḍil al-Miqdad, Kanz al-'Irfan, According to the Jurists, People of Ill Repute, Critique of Article 279 of the Islamic Penal Codets.

* Professor of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran; (Corresponding Author) Email: amir_hsalar@theo.usb.ac.ir

** PhD Graduate of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran; Email: g.afroushte@gmail.com

□ Salarzaei, A., & Afroushte, J., (2024), A Critique of Faḍil al-Miqdad's Perspective on the Criminal Offense of 'Moharebeh' under Article 279 of the 1392 Islamic Penal Code. *Journal of New Perspectives in Islamic Jurisprudence*, 2 (2), 22-39. <https://doi.org/10.22091/rcjl.2024.10793.1057>



نقد دیدگاه فاضل مقداد از عنوان مجرمانه محاربه با رویکرد ماده ۲۷۹ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲

امیرحمزه سالارزایی* و جمیله افروشته**

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۲۳ | تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۳/۲۸ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۱۲ | تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۰/۱۰

چکیده

مقاله پیش‌رو، مناقشه بر چند فراز، از تفسیر فاضل مقداد پیرامون «محاربه» تدوین گردیده؛ با این پرسش که چرا این فقیه و مفسر بزرگ بر آن است که «محاربه الله... عند الفقهاء کل من جرد السلاح لإخافه الناس... من اهل الریبه کان او لم یکن... فهو محارب» از جمله مناقشه بر عبارت «عند الفقهاء» است، با این وصف که می‌دانیم، جمع محلاهی به «ال» افاده عموم می‌کند، یعنی کل فقها نظرشان چنین است. پس از بررسی آثار فقها گذشته، از جمله شیخ مفید، شیخ الطائفه و شاگردان ایشان تا به فقهای معاصر خود فاضل مقداد، مشاهده می‌شود که نظرات مغایر و مخالف با بیان ایشان، درباره قید «اهل الریبه کان او لم یکن» در کتب فقهی گذشته، وجود دارد، بلکه برخی از فقهای گذشته به وضوح اعلام کرده‌اند که محارب، کسانی هستند که اهل «دغاره» و «ریبه» باشند و مفهوم لغوی این قید نیز با عنوان «أشقیاء» تفسیر می‌گردد. فقهای متعددی از ابهامات موجود در قید مذکور و مداخلیت یا عدم مداخلیت آن انتقاد کرده‌اند. از آنجایی که این منبع فقهی به عنوان مرجع مهم در ارتباط با اصل ۱۶۷ قانون اساسی مورد رجوع قرار می‌گیرد، ضروری است که این نقدها در چارچوب تفسیر مضیق از عبارت مجرمانه در ماده ۲۷۹ قانون مجازات اسلامی مورد بررسی و اصلاح قرار گیرد؛ بنابراین، نتیجه این تحقیق توصیه به اصلاح ماده ۲۷۹ قانون مجازات اسلامی است. نوشتار حاضر با روش توصیفی تحلیلی و با ابزار کتابخانه‌ای استفاده کرده است.



واژگان کلیدی: محاربه، فاضل مقداد، کنز العرفان، عند الفقهاء، اهل ریه، نقد ماده ۲۷۹ ق.م.ا..

*استاد تمام گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران | amir_hsalari@theoush.ac.ir

**دانش‌آموخته دکتری تخصصی، فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران | g.afroushte@gmail.com

(۱) مقدمه

آیه محاربه، یکی از آیات مهم قرآن کریم است که به دلیل توصیف خصوصیات مجرمان و حکم سلب حیات برای آنان، توجه بسیاری از مفسران را جلب کرده است. در این آیه، سخت‌ترین کیفر دنیوی، یعنی سلب حیات نیز، برای کسانی که به جرم محاربه علیه خدا و رسول خدا (ص) اقدام کنند، اعلام شده است. این مجازات نه تنها به عنوان سنگین‌ترین عقوبت دنیوی مطرح شده، بلکه هر گونه غفلت یا اشتباه در احراز شرایط ممکن است منجر به مجازات سلب حیات یک انسان که بنیان پروردگار محسوب می‌شود، گردد؛ لذا طرح مفاهیم و ظرافت‌های مندرج در این آیه، درک بهتری از اصل احتیاط در دما را فراهم می‌کند و همچنین بررسی دقیق این مفاهیم و اصول می‌تواند در پیشگیری از مجازات‌های غیرقابل جبران و پیشنهاد راهکارهای جبران‌کننده، مؤثر باشد و از آنجا که احتیاط در دما به عنوان یک دکترین بشری و اجماع فقهی، سر فهرست حقوق بشر قلمداد می‌شود. چرا که خداوند متعال در آیه ۳۲ سوره مائده که می‌فرماید: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا». چنان اهمیتی برای خون انسان قائل است که کشتن به ناحق یک انسان را جنایت علیه بشریت تلقی می‌کند. از سوی دیگر، جلوگیری از ریختن خون بی‌گناه، یک اقدام ارزشمند و زندگی‌بخش به جامعه بشری، محسوب می‌گردد. از این رو قلم‌زدن برای روشن شدن حقایق مبتنی بر وحی الهی که کیفر متهمان در نظام اسلامی بر آن مبتنی است، از دیدگاه‌های مختلف برای روشن‌تر شدن آموزه‌های وحیانی به این پدیده بسیار مهم، کمک خواهد کرد. بر این اساس دغدغه نویسندگان این نوشتار آن است که آیا تعداد زیاد اعدام‌ها در کشور ما به عنوان یک مجازات، با توجه به آموزه‌های وحیانی، دلیل موجهی دارد؟ آیا اعدام‌ها در کشور ما صرفاً به مجرمان خطرناک باز می‌گردد؟ یا حداقل یک بخش از این مجازات‌ها به برداشت‌های ناکامل ما از قرآن و سنت، به‌ویژه آیات بینات قرآن، مربوط می‌شود؟

یکی از آیاتی که موجب چند عنوان تلفیقی مجرمانه می‌گردد، آیه ۳۳ سوره مبارکه مائده است، در شأن نزول این آیه، چنین نقل شده است که جمعی از مشرکان خدمت پیامبر

(ص) آمده و مسلمان شدند، اما آب و هوای شهر مدینه به آنها نساخت، رنگ آنها زرد و بدنشان بیمار شد. پیامبر (ص) برای بهبودی آنها دستور داد به خارج «مدینه» در نقطه خوش آب و هوایی از صحرا که شتران زکات را در آنجا به چرای می‌بردند، بروند و ضمن استفاده از آب و هوای آنجا از شیر تازه شتران به حد کافی استفاده کنند، آنها چنین کردند و بهبود یافتند، اما به جای تشکر از پیامبر (ص) ساریان مسلمان را دست و پا بریده، چشمان آنها را نابینا، سپس دست به کشتار آنها زدند، شتران زکات را غارت کرده و از اسلام بیرون رفتند. پیامبر (ص) دستور داد آنها را دستگیر کنند و همان کاری که با چوپان‌ها انجام داده بودند، به عنوان مجازات درباره آنها صورت گیرد، یعنی چشم آنها را کور کردند، دست و پای آنها را بریدند و کشتند تا دیگران عبرت بگیرند و مرتکب این اعمال ضد انسانی نشوند. آیه فوق در وصف این گونه اشخاص نازل گردید و قانون اسلام را در مورد آنها شرح داد (طبرسی، ۱۴۲۷، ج ۳: ص ۸۵). به نظر می‌رسد برخی مفسران بزرگ از جمله فاضل مقداد از این آیه -برخلاف سیاست جنایی اسلام- تفسیر موسع نموده‌اند؛ بنابراین در مقاله پیش رو بنا است، یکی از مصادیق تفسیر موسع که توسط این مفسر کبیر (فاضل مقداد سیوری)، روی آیه محاربه صورت گرفته از جمله این که می‌نویسد «محارب از نظر فقها به کسانی اطلاق می‌شود که خواه اهل ربه باشند یا نباشند» در صورتی که فقهای گذشته و معاصر ایشان چنین ادعایی نداشتند را مورد نقد قرار دهیم آن هم با تکیه بر مفردات و سیاق آیه مورد بحث. واکاوی در مجازات‌هایی که خطر اعدام را برای متهمان به دنبال دارد و نتایج پژوهش می‌تواند منجر به کاستن منطقی و شرعی از دامنه و قلمرو مصادیق سلب حیات گردد. این تحقیقات می‌توانند به مرور زمان به افزایش درک عمیق‌تر از عدالت و مسائل حقوقی منجر شوند و نقدهای سازنده در جهت بهبود سیاست‌ها و قوانین حقوقی فراهم کنند. از این رو اگر

دامنه و قلمرو مصادیق سلب حیات به هر میزان که به مراد قانونگذار شرعی نزدیک تر و به عدالت قریب تر باشد، خدمت حیاتی و بزرگی خواهد بود.^۱

۲) معنای اهل ریه (اشقیاء و مفسدان)

فاضل مقداد از قول فقها در ذیل آیه مورد بحث، چنین می نویسد: «محرابه الله و رسوله، محاربة المسلمين... و عند الفقهاء كل من جرد السلاح لإخافة الناس في بر أو بحر، ليلاً أو نهاراً، ضعيفاً كان أو قوياً من اهل الریه کان أو لم یکن»: محاربه با خدا و رسول در واقع محاربه با مسلمانان قلمداد می گردد و از نگاه فقیهان هر کسی که سلاح بکشد برای ترساندن مردم خواه در خشکی و یا در دریا، شب یا روز، قوی باشد یا ضعیف، از مفسدان باشد یا نباشد، محارب شمرده می شود (و به تبع یکی از مجازات های او سلب حیات می باشد). ظاهر بلکه صریح بیان ایشان این است که نظر همه فقها از جمله خود ایشان چنین است و می دانیم در اصول فقه تعبیر عند الفقهاء از باب جمع محلی به لام افاده عموم می کند (آخوند خراسانی، ۱۴۲۳ق، ص ۲۵۴). در نخستین کتاب فقهی مدون و در عین حال مفصل، کتاب «المقنعه» است که از محاربان تعبیر به اهل الدغاره^۲ شده یعنی محاربان به کسانی اطلاق می شود که فاسد و یا دارای خبث باطنی باشند، شیخ مفید می نویسد: «و اهل الدغاره اذا جردوا السلاح فی دار الاسلام». (مفید، ۱۴۳۰، ص ۸۰۴) این که اهل دغاره به کسانی اطلاق می شود که پست و مفسدند، در کتب لغت این گونه معنی شده و به قطاع الطريق هم اطلاق شده. (ابن منظور، ۱۴۲۳ق، ج ۳، ص ۳۵۹ و ابن اثیر، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۱۱۹) ابن ادریس حلی هم ضمن نقل شیخ مفید (اهل الدغاره...) می نویسد: «و هو الاظهر الاصح، لانه يعضده ظاهر التنزيل فلا يرجع عن هذا الظاهر

^۱ . در یکی از منابع فقهی معتبر در همین راستا چنین مذکور است: ... ألا ان تقدم الاحتياط فی الدماء علی الاحتياط فی الاموال قاعدة عقلیه أیدها الشرع المقدس. (نک مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، بی تا، ۱۷، ص ۶۰۵).

^۲ -در برخی چاپهای مقنعه، بجای اهل الدغاره، اهل الزعاره درج شده حال آنکه صاحب سرائر از قول شیخ مفید چنین نقل می کند و قال شیخنا المفید فی المقنعه و اهل الدعارة بالدال غیر المعجمه، قال صاحب کتاب الصحاح، الدعر بالتحریک، الفساد... و منه اخذت الدعارة و هی الدعارة و هی الفسق و الخبیث، یقال هو خبیث داعر (سرائر، بی تا، ج ۳: ص ۵۰۷). پس تعبیر اصلی صاحب المقنعه اهل الدعاره می باشد و لذا صاحب السرائر در دنباله عبارت فوق می نویسد: قال (المفید) و اهل الدعارة اذا جردوا السلاح فی دار الاسلام (همان)

باخبار آحاد لا توجب علماً ولا عملاً». (حلی، بی تا، ج ۳، ص ۵۰۷) این فقیه هم ضمن تأیید قول شیخ مفید در معنای دغاوه (افراد فاسد بی شرم) قائل به تخییر امام (ع) در مجازات‌های چهارگانه مندرج در آیه برای محارب‌ان است و نیز این که محارب‌ان همان اشرار و مفسدانند و ظاهر قرآن هم مفید این معناست و اخبار آحاد خلاف این معنای ظاهری نه موجب اطمینان است و نه هم می‌توان با آنها بر خلاف ظاهر قرآن عمل کرد. شیخ طوسی به عنوان شیخ الطائفه که هم مفسر و هم فقیه و هم محدث شیعی بی‌بدیل عصر خود بوده است و صاحب دو مجمع حدیثی از چهار منبع حدیثی شیعه است، محارب را کسی می‌داند که «اهل ریه» است و می‌نویسد: «المحارب هو الذی یجرد السلاح و یکون من اهل الریه، فی مصر کان او غیر مصر...» (طوسی، بی تا، ج ۱، ص ۷۲۰). ابو صلاح حلبی (متوفای ۴۴۷ ق) از شاگردان شیخ طوسی هم محارب‌ان را به نوعی افراد متمرّد و متجری معرفی کرده و می‌نویسد: «فان خرجوا بتأولهم هذا عن الدار الامن و اظهروا السلاح و خانوا سلطان الحق و متبعیه...» یعنی یک گروه خود سر و خود رأی از دامن امن جامعه خارج شده و در نقطه مقابل جامعه قرار گرفته و سلاح کشیده و حاکم بر حق و پیروان او را می‌ترسانند (حلبی، بی تا، ج ۲، ص ۵۵۳). فقیه نامداری چون قاضی ابن براج (متوفای ۴۸۱ ق) از شاگردان ممتاز سید مرتضی علم الهدی و شیخ طوسی و قاضی چندین ساله (به قولی ۲۰ تا ۳۰ سال) منطقه طرابلس از سوی جلال الملک، وی با تجربه و شمّ قضایی خود می‌نویسد: «من کان من اهل الریه و جرد سلاحاً فی برّ، او فی بلد او فی غیر بلد فی دیار الاسلام او فی دیار الشّرك لیلاً او نهاراً، کان محارباً» (حلی، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۵۵۳). سلار دیلمی فقیهی که برجسته بوده و بنا به قول مشهور در سال ۴۶۳ قمری وفات می‌کند، ایشان هم، محارب‌ان را فاسدان می‌داند که بر روی مردم شمشیر می‌کشند. (نک سلار، ۱۴۱۴، ص ۲۴۸) یکی دیگر از مفاخر و مفسران شیعه متوفای ۵۷۳ هجری قمری در ذیل آیه محاربه با صراحت قید اهل ریه بودن را آورده و می‌نویسد: «من جرد السلاح فی مصر او غیره و هو من اهل الریه علی کل حال کان محارباً...» (قطب راوندی، بی تا، ج ۲، ۳۸۷). محقق حلی متوفای ۶۷۶ قمری، فقیه و اصولی بزرگ تاریخ تشیع، در این که یکی از شرایط محارب اهل ریه بودن است تردید دارد و می‌نویسد: «و هل یشرط کونه من اهل الریه؟ فیه تردد...»

(حلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ۹۵۹). علامه حلی متوفای ۷۲۶ قمری نیز بر این باور است این شرط که محارب از اهل ریه باشد و یا نباشد با تردید نظر می‌دهد (حلی، بی‌تا، ج ۳، ص ۵۶۸). نویسنده کتاب المذهب البارع متوفای ۸۴۱ قمری که معاصر با فاضل مقداد است (متوفای ۸۲۶ قمری) به‌طور تلویحی قید اهل ریه را شرط می‌داند و حداقل عدم اطلاق را شرط نمی‌داند و می‌نویسد: «أقول: قال الشيخ في النهاية: المحارب هو الذي يجرد السلاح ويكون من اهل الريه و قال المفيد: و اهل الدعارة إذا جردوا ثم ذكر احكام المحارب...» (حلی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۱۲۳).

۳) قید «ذکراً کان او انثی»

مرحوم فاضل مقداد از قول فقها (به‌طور کلی) می‌نویسد: فرقی ندارد که محارب مؤنث باشد و یا مذکر حال آنکه این نقل قول ایشان، به صورت عموم و شمول مورد مناقشه جدی است، چرا که از باب نمونه عبارات ابن ادریس در کتاب سرائر را در مخالفت شدید ذکر می‌کنیم: ابن ادریس حلی می‌نویسد: «هذان الكتابان (المبسوط والخلاف) معظمهما فروع المخالفين وهو قول بعضهم اختاره رحمه الله و لم اجد لاصحابنا المصنفين قولاً في قتل النساء في المحاربة و الذي يقتضيه اصول مذهبنا أن لا يقتلن الا بدليل قاطع، فاما تمسكه بالآيه فضعيف، لانها خطاب للذکران دون الإناث و من قال تدخل النساء في خطاب الرجال على طريق التبع، فذاك مجاز و الكلام في الحقائق» (حلی، بی‌تا، ج ۳، ص ۵۰۸). چنان‌چه می‌بینیم، ابن ادریس حلی علی‌رغم اینکه بنا بر گفته‌ای که از نوادگان شیخ طوسی و در عین حال یک فقیه زبردست و نقاد است و جد مادری خود را که شیخ الطائفه است را متهم به تأثیرپذیری از قول مخالفان می‌کند، با یک گزاره سلب کلی، قتل زنان را در مقوله محاربه مردود می‌داند و در ادامه می‌نویسد: «و الذي تقتضيه اصول مذهبنا أن لا يقتلن الا بدليل قاطع، فاما تمسكه بالآيه فضعيف لانها خطاب للذکران دون الإناث و من قال: تدخل النساء في خطاب الرجال على طريق التبع فذاك مجاز و الكلام في الحقائق و المواضع التي دخلن في خطاب الرجال دون غيره مليلحظ ذالك» (حلی، بی‌تا، ج ۳، ص ۵۰۸) و شهید ثانی هم مخالفت ابن جنید را در این که محاربه زنان را شامل نمی‌شود، چنین نقل می‌کند «و خالف ابن الجنيد فخص الحكم بالرجال...» (مکی عاملی، ۱۴۱۰ق، ج ۹، ص ۲۹۱) البته نویسندگان این مقاله در یک مقاله دیگر، ثابت کرده‌اند که بر اساس سیاست کیفری اسلام وصف مجرمانه محاربه زنان را در بر نمی‌گیرد که در مرحله داورى است. وقتی موضوع

محاربه صریحاً و یا حتی احتمال اینکه زنان را در بر نگیرد، از باب تفسیر مضیق و قابل پذیرش می‌گردد و زنان مسلح رعب آور از متهمان احتمالی محاربه، تخصصاً خارج‌اند و مجازات سنگین محاربه آنان را در بر نمی‌گیرد، چرا که طبع نرم و عطوفت دارند و موارد استثنایی از قاعده کلان قانون‌گذاری خارج‌اند، تجربه تاریخی هم در جنگ‌ها و تهاجمات وسیع در مقایسه با مردان مؤید همین مدعاست که اصولاً و طبعاً زنان موجودات مهاجم و خشونت خواه آن‌هم در سطح گسترده نیستند. اما قول شهیدین (اول و ثانی): شهید اول که قید اهل ریه را سلباً و ایجاباً ذکر نمی‌کند و شهید ثانی هم که اهل ریه را متذکر می‌شود لکن بود و نبود آن را علی اصح القولین ذکر می‌کند، یعنی اطمینان قاطع که اهل ریه شرط را ندارد (همان، ج ۹، ص ۲۹۰).

۴) تحلیل و بررسی

چنانچه ملاحظه شد، دیدگاه فقهای نامدار شیعه را از شیخ مفید و شیخ طوسی و شاگردان او گرفته، تا معاصرین فاضل مقداد سیوری، یکان یکان و در یک ترتیب تاریخی، به‌طور مستند ذکر شد و آشکار شد که جملگی آنها یا به‌طور صریح و گاه با تردید، اهل ریه بودن محارب را شرط می‌دانستند. به‌ویژه شیخ طوسی که شیخ الطائفه لقب دارد و صاحب دو مجمع حدیثی و یک تفسیر مهم (التبیان) و نیز دارای دو کتاب فقهی مرجع به نام المبسوط و خلاف می‌باشد و ابن ادریس حلی هم که اهل ریه بودن محارب را مطابق با ظاهر آیه محاربه دانسته و هر گونه خلاف ظاهر که مستند به اخبار آحاد باشد را رد کرده است. ممکن است سؤال شود که چه ثمره‌ای بر مقیدبودن محارب به اهل ریه (اهل الدغاره به قول شیخ مفید) و یا نبودن آن بار می‌شود. در پاسخ می‌گوییم، ثمره این مسئله در روند محاکمات و صدور احکام قضایی نسبت به افراد متهم به جرم محاربه، بسیار حیاتی است. شرط دانستن قید اهل ریه (اشقیاء و مفسدین) در تشخیص محاربه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. تعداد قابل توجهی از متهمین که فاقد سابقه و پیشینه کیفری مؤثر هستند را موضوعاً نمی‌توان در دسته‌بندی اهل ریه قرار داد - بر اساس اصل سببیت موضوع برای صدور محمول و حکم، بدین ترتیب این دسته از متهمین به‌عنوان محارب مورد اتهام و محاکمه قرار نمی‌گیرند و از خطر مجازات اعدام، در این زمینه مصون می‌مانند. کشور ما که متأسفانه در فهرست کشورهای با میزان زیاد اعدام در

رسانه‌های جهانی مطرح می‌شود، تجربه کاهش محسوس جمعیت زندانیان محکوم به اعدام را خواهد داشت. این امر که اگر حتی یک فرد بدون دلیل موجه به اعدام محکوم شود، از دیدگاه قرآن کریم به منزله جنایت علیه بشریت تلقی می‌شود (من قتل نفساً بغير نفس...)، ثمره مهمی است که بر آن بار می‌شود. حتی اگر یک فرد نیز با استناد به این تفسیر محدود و دقیق از آیه محاربه، به واسطه تفسیر قضایی مضیق تبرئه شود، پیامد بزرگی خواهد بود.

۵) قید «المکابر علی البضع»

جالب این که خود مرحوم فاضل مقداد در کتاب «التنقیح الرائع لمختصر الشرائع» مبنای مهم و در عین حال مطابق با سیاست کیفری قرآن و اسلام را ذیل جرم سرقت چنین ذکر می‌کند: «والاولی التمسک بعصمة الدم الا فی موضع الیقین» (حلی، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۳۹۱). ارزش خون انسان‌ها حکم می‌کند که ما جز در موارد یقینی کسی را مهدورالدم ندانیم. قید دیگری که از نگاه فاضل مقداد در زمره اوصاف محارب‌ان قرار می‌گیرد، تجاوز به عنف است (حلی، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۳۹۴). حال آنکه تمامی مصادر فقهی که در ارجاعات مستند گذشته آوردیم، در هیچ یک قید «المکابر علی البضع» مشاهده نگردید، این بدان معنی نیست که مکابره بر بضع یا همان تعرض به عنف به جنس زن، جرم نیست، بلکه عنوان مجرمانه آن تحت محاربه و مجازات‌های مرتبط و منحصر آن قرار نمی‌گیرد و به نظر ما مجازات‌های چهارگانه مندرج در آیه شریفه محاربه (مائده، ۳۳) تناسبی به جرم منافی عفت آن هم از باب محاربه ندارد. اگر هم تجاوز به عنف در دادگاه ثابت شود، حکم معینی دارد و آن هم اعدام است. (بند ت ماده ۲۲۴ و تبصره ۲ ماده ۱۱۴ قانون مجازات اسلامی) از باب نمونه بارز بر این که «المکابر علی البضع» توسط فقیهان گذشته ملحق به محاربه نشده به منابع زیر می‌توان استناد داد.

۱- المقنعه شیخ مفید ذیل باب الحد فی السرقة صفحه ۸۰۴ و ۸۰۵ چاپ ۱۴۳۰، مؤسسه النشر الاسلامی، قم

۲- المعجم الفقہی لکتاب الشیخ الطوسی ذیل عنوان «محاربه» از صفحه ۳۲ تا ۴۱، شروع آن چنین است: «المحارب هو الذی یجترء السلاح و یکون من اهل الریبه فی مصر کان او غیر

مصر...». ایشان چنانچه پیش‌تر هم ذکر کردیم محارب‌ان را خاص افراد فاسد متجاهر مسلح می‌داند که غارت اموال، جان انسان‌ها را کراماً مورد تهاجم قرار داده‌اند و در تمام این صفحات که از همه آثار مکتوب شیخ الطائفه و حتی آرای مذاهب عالمان برجسته اهل سنت و ائمه آنها ذکر گردیده از «مکابره بر بضع» ذکر می‌کند به میان نیامده است.

۶) قول به تخییر و مناقشه بر آن

مرحوم فاضل مقداد در چگونگی مجازات محارب، دو قول اساسی را ذکر می‌کند. اولین قول، تخییر حاکم شرع در اعمال مجازات‌های چهارگانه مندرج در آیه است. دومین قول، اجرای مجازات‌ها به ترتیب و تفصیل است. از بین این دو، مرحوم فاضل مقداد قول به تخییر را برمی‌گزیند و می‌نویسد: «و اختلف في حده فقیل علی التخییر لظاهر الآیه اذ المجاز والاضمار علی خلاف الاصل فیتخییر الإمام بین الاقسام الاربعه... و قيل بالترتیب و التفضیل... فإذا الحق القول بالتخییر» (سیوری، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۳۵۲) مناقشه‌ای جدی وارد بر قول ایشان که تخییر را اختیار کرده‌اند؛ از این جهت است که اگر حرف عطف «و» در آیه را به معنای تخییر بگیریم، چنانکه مختار ایشان است، به اتفاق عالمان نحو، جمع بین دو مجازات از چهار مجازات، نسبت به مجرمی که چند جرم را در قالب محاربه انجام داده، مجاز نمی‌باشد. چرا که وقتی «و» به عنوان عطف برای تخییر به کار می‌رود، امکان جمع بین معطوف‌ها وجود ندارد. مثلاً، اگر محارب هم فرد یا افرادی را به قتل رسانده، هم تعدادی را مجروح کرده و هم اموالشان را به غارت برده باشد، چند مجازات که متناسب با جرم او است، قابل اعمال نمی‌باشد. حال آنکه، چنین بزهکاری هم قطع دست راست و پای چپ را دارد و هم قصاص جرح (در صورت امکان یا تبدیل به دیه در صورت عدم امکان قصاص جرح) و آنگاه در وهله اول، از باب قصاص نفس توسط اولیای دم و در صورت عفو آنان، از باب اجرای حد محاربه، امکان محکومیت به اعدام را دارد و این مجازات با عدالت کیفری سازگارتر است. فقها هم در جای خود، همین تفصیل مجازات را متذکر شده‌اند که از محل بحث ما خارج است و مقاله مستقلی را می‌طلبد. اما اینکه «و» در آیه، بر اساس تحلیلی که کردیم، از نظر نحوی به معنای اباحه باید تلقی شود نه تخییر، مستندات آن را در اینجا ذکر می‌کنیم:

در کتاب نحو اجتهدی «مغنی اللیب»، در ذیل حرف عطف «او»، می‌نویسد: «ذکر له المتأخرون معانی انتهت الی اثنی عشر

الاول: الشک نحو لبثنا يوماً أو بعض يوم

الثانی: الابهام، نحو وانا وایامکم لعلی هدیّ او فی ضلال مبین...

الثالث: التخییر و هی الوقعه بعد الطلب و قبل ما یمتنع فیه الجمع نحو خذ ملی دیناراً او درهماً

والرابع: الاباحه، هی الوقعه بعد الطلب و قبل ما یجوز فیه الجمع...» (مغنی اللیب، بی تا، ج ۱، صص ۶۱ و ۶۲). عطف «او»، چنانچه متأخران نحوی دوازده معنی در مورد آن ذکر کرده‌اند از جمله، شک، ابهام، تخییر و اباحه و ... هستند. تخییر در جایی معنا می‌دهد که حرف عطف مذکور بعد از صیغه طلب و بیش از آنچه واقع شود، به کار رود که در این صورت، جمع آن معانی صورت نمی‌گیرد. اباحه نیز در جایی معنی می‌دهد که پیش از عبارتی واقع شود که عناصر آن قابل جمع باشد. بر مبنای آنچه این ادیب بزرگ فرموده است: اگر «او» برای تخییر به کار رفته باشد، جمع بین دو مجازات مجاز نیست؛ لذا خود فاضل مقداد نیز چنین اذعان می‌کند: «الصلب علی القول الأول [قول به تخییر] یکون وهو حی قطعاً و علی الثانی [قول به تفصیل] قیل یقتل ثم یصلب». (مغنی اللیب، بی تا، ج ۱، ص ۳۵۲) حال آنکه خود ایشان به عنوان فقیه و حاکم شرع و در عین حال مفسر، می‌دانند که اگر کسی فقط فردی را با سلاح کشته و فرد دیگری هم کسی را با سلاح می‌کشد و هم اموال او را غارت می‌کند و هم او را مجروح می‌کند، نمی‌توان یک مجازات را نسبت به او اعمال کرد، در صورتی که شیخ الطائفه در کتاب «المبسوط فی الفقه الامامیه» چنین می‌نویسد: «وان قتلوا و لم یأخذوا المال قتلوا... و إن قتل و أخذ المال قتل و صلب» (طوسی، ۱۳۵۱، ج ۸، ص ۴۸).

ایشان در جایی دیگر چنین آورده است: «إذا قطع رجل و قتله فی المحاربة، قطع ثم قتل» (طوسی، ۱۳۵۱، ج ۸، ص ۵۲). قطب الدین راوندی نویسنده کتاب تفسیر فقه القرآن، مجازات محارب را به صورت ترکیبی و در حالات مختلف به‌طور مختصر آورده است: «فان قتل و لم یأخذ المال و جب علی الامام ان یقتله... و إن قتل و أخذ المال فانه یقطع بالسرقة و یرد المال ثم یقتل بعد ذالک و یصلب (تداخل مجازات ندارد) و إن أخذ المال و لم یقتل و لم یجرح قطع ثم

نفي عن البلد (در اینجا با یک جرم دو مجازات دارد) فان جرح و لم ياخذ المال و لم يقتل و جب ان يقتص منه ثم ينفي بعد الذالك...» (قطب راوندی، بی تا، ج ۲، ص ۳۸۷).

چنانچه از عبارت مذکور مشخص شد، در همه‌ی آن موارد، ولو عمل مجرمانه منفرد بوده، لکن مجازات متعدد از میان چهار مجازات مندرج در آیه بوده است. بدیهی است که این معنا با «او» به عنوان عطف در معنای تخییر که علی‌البدل است، سازگار نیست. لکن با معنای اباحه برای «او» سازگار می‌باشد و این دقت‌های ادبی و آثار مترتب بر آن برای بزرگان به‌ویژه در تفسیر شخصی و قضایی ضروری به نظر می‌رسد. حداقل یکی از آثار لحاظ کردن «او» به معنای تخییر (نه اباحه) این می‌شود که مجازات را در صورت اختیار کردن مجازات به صلیب کشیدن، توسط محکمه باید مجرم را زنده به صلیب کشید. تصور کنید برای اجرای این حکم خدا، محکوم را زنده در شهر به دار آویزند و در معرض دید کودکان، نوجوان، جوانان، زن و مرد، مسلمان و غیر مسلمان قرار گیرد و رسانه‌های بین‌المللی هم به نمایش بگذارند. چقدر ضمن این که عواطف را جریحه‌دار می‌کند، جان دادن مجرم را بسیار با زجر همراه می‌کند و معلوم نیست چنین اجرای مجازاتی با روح رحمانی دین اسلام که مثله کردن را ولو جانی انجام داده باشد، ممنوع کرده، سازگار باشد. اسلامی که در آن مجازات نباید در هوای بسیار سرد یا بسیار گرم صورت گیرد، چنین خشونت در اجرای مجازات را بعید است موجه بداند. اما با اباحه لحاظ کردن حرف عطف، شاید صلب، جنازه مجرم برای عبرت قابل توجیه باشد. سیوطی، همانند ابن هشام، نویسنده کتاب «مغنی اللیب»، در معنای «او» به عنوان عطف می‌نویسد: «والفرق بین الاباحه و التخییر جواز الجمع فی تلک [الاباحه] دونه [التخییر]» (سیوطی، ۱۲۹۷، ص ۱۶۶) در یکی دیگر از منابع معتبر نحوی، چنین مذکور است: «تستعمل او للتخییر، نحو خذ مائی درهماً او دیناراً و للاباحه نحو جالس الحسن او ابن سیرین و الفرق بین الاباحه و التخییر أن الاباحه لا تمنع الجمع و التخییر یمنعه...» (ابن عقیل ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۲۳۲)؛ بنابراین، اگر حرف عطف «او» را مانند فاضل مقداد به معنای تخییر بگیریم، هم با تناسب جرم و مجازات و هم با قواعد عربی ناسازگار است. همچنین، این نگرش نقض غرض خود ایشان به عنوان یک مفسر فقیه را به دنبال دارد، چرا که مجازات قطعاً باید به تناسب جرم ارتكابی و ملائم با تعدد و تکرار آن باشد. خود ایشان در ادامه می‌نویسد: «عندنا و عند الشافعی

ان هذا الاستثناء من حقوق الله تعالى، اما حق الأدمي من القتل او الجرح و المال فلا يسقطه الا القصاص و الأداء» (ابن عقيل ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۳۵۳) یعنی مجازات محارب، به تناسب جرم او، می تواند شامل چند مجازات با هم باشد. البته این نظر با «او» به معنای تخییر سازگار نیست، بلکه با «او» به معنای اباحه - که بر خلاف نظر فاضل مقداد است - سازگار می شود. چنانچه گفتیم، «او» به معنای اباحه، با امکان جمع بین چند متغیر، مورد اتفاق علمای نحو است. این نکته را از سه منبع اساسی، یعنی «مغنی اللیب»، «شرح ابن عقیل» و «سیوطی»، به صورت مستند نقل کردیم.

۷) تحلیل نظر مختار

با دقتی که بر روی برخی صیغه‌های به کار رفته در آیه، از نظر قواعد ادبی صورت گرفت، می توان گفت که دیدگاه غالب فقیهان که معتقدند قید «اهل ربه» یا «اهل الدعاره» شرط تحقق عنوان محاربه به عنوان سبب حکم محاربه هست، از قوت بیشتری برخوردار است. صیغه ثلاثی مزید باب محاربه در آیه، دو طرفه نمی باشد؛ یعنی اینگونه نیست که هم تبهکاران مسلح، سلاح کشیده‌اند و هم خدا و رسول در مقابل آن‌ها سلاح کشیده و با هم بجنگند؛ زیرا محاربه با خدا که در معنای حقیقی محال است و حتی نسبت به رسول خدا هم که حداقل بعد از صدر اسلام بی معناست، پس مراد از محاربه و مفاعله در این باب، معنای دیگر باب مفاعله است که از نظر نحویان افاده مبالغه و کثرت می کند. در یکی از منابع نحوی و صرفی معتبر، در خصوص معنای فوق، چنین آمده است: «و یجیی بناء فاعل للدلالة على المفاعلة أو للدلالة على التکثیر أو للدلالة على الموالاة» (ابن عقیل، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۶۰۱). مرحوم علامه طباطبایی در کتاب تفسیر المیزان نیز، در خصوص بیان و تفسیر این آیه، بر این عقیده است که محاربه با خدا که در معنای حقیقی آن محال است، منتها کنایه از گستردگی مخالفت مخالفان و تبهکاران است. ایشان می نویسد: «محاربة الله وإن كانت بعد استحالة معناها الحقيقية وتعين معنى المجازي منها ذات معنى و سيع يصدق على مخالفة كل حكم من الأحكام الشرعية وكل ظلم وإسراف...» (طباطبایی، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۳۲۶). فعل «یحاربون» در آیه شریفه که طبق قواعد ادبی، دلالت بر استمرار دارد (تفتازی، بی تا، ص ۶۶) و نیز فعل‌های مذکور علاوه بر استمرار، دلالت بر تجدد و حدوث نیز دارند. زرکشی در این باره می نویسد: «وان الفعل يدل على التجدد و الحدوث و الاسم على الاستقرار و الثبوت»

(درویش ۱۴۲۸، ج ۴، ص ۹۵ و زرکشی ۱۳۳۵، ج ۴، ص ۶۶). سیوطی در کتاب الإیتقان فی علوم القرآن می‌نویسد: «المراد بالتجدد فی المضارع ان من شأنه ان يتكرر ويقع مدة بعد اخرى، صرح بذلك جماعة منهم الترمذی فی قوله «الله يستهزئ بهم... والفعل علی التجدد والحدوث هو المشهور عند اهل البیان» (سیوطی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۵۷۹). یکی از ویژگی‌های فعل مضارع، تحقق آن با تجدد و استمرار عمل است. قطعاً، محاربه، چه در ماده (حرب) و چه در صیغه آن که به باب مفاعله تعلق دارد، مفید تعدد و تکرار جرم و گسترده‌گی برای صدق آن است. حاصل سخن این است که وقتی صیغه‌های «یحاربون» و «یسعون» به عنوان فعل مضارع هستند و دلالت بر استمرار و نیز تجدد دارند، به علاوه کثرت وقوع که از معانی ساختاری باب مفاعله است، جملگی می‌رسانند که محاربان، به متهمان و مجرمانی اطلاق می‌شوند که چنین ویژگی‌هایی داشته باشند. به قول فقیه مؤسس شیعه، شیخ مفید (چنانچه گذشت)، آنها اهل دغاره‌اند و از دیدگاه شیخ الطائفه، اهل ریه هستند. مرحوم کلانتر اهل ریه به معنای اشیاء است که در غیر این صورت، محارب و احکام شدید آن نسبت به متهمان غیر متصف به این صفات، صدق نمی‌کند، حداقل مشکوک الصدق است و قاعده درء الحدّ آنان را از تحت پوشش محارب خارج می‌کند. از این رو، بازنگری در مفهوم و مجازات مرسوم محاربه مفاد ماده ۲۷۹، قانون مجازات اسلامی که گاه حیات متهمان را در معرض خطر قرار می‌دهد، ضروری است و حاصل این پژوهش می‌تواند به این ضرورت کمک کند.

۸) نتیجه‌گیری

از مجموع آنچه در متن مقاله به‌طور مستند گذشت، نتایج زیر حاصل گردید:

۱- محارب به مردانی اطلاق می‌شود که با تعدد یا تکرار جرم در لیست سیاه مجرمان خطرناک قرار گرفته‌اند و دارای پیشینه‌های کیفری متعدد هستند. به اصطلاح، این افراد اهل دغاره و اشیاء محسوب می‌شوند؛ لذا مجرمان اتفاقی و بدون پیشینه کیفری مؤثر، به عنوان محارب (با وصف تجرید سلاح برای غارت اموال مردم به شکل مقرون به اضافه) محسوب نمی‌شوند، بلکه در اغلب موارد، آنها تحت عنوان سرقت مسلحانه و موارد مشابه تفهیم اتهام می‌شوند.

۲- مجازات ترکیبی مجرمان، در باب محاربه، با معنای «او» در معنای اباحه، سازگارتر است تا از باب «او» به معنای تخییر باشد.

۳- تفسیر مضیق و حداقلی و نیز به نفع متهم، بر اساس آنچه در مقاله گذشت، اقتضاء می‌کند که بسیاری از متهمان به محاربه، بدون پیشینه کیفری، با وصف مجرمانه‌ای غیر از محاربه، تفهیم اتهام شوند. این استنباط با عطف بر «یسعون فی الارض فساداً» نیز تأیید می‌شود. بر مبنای پژوهش و دستاوردهای این مقاله، پیشنهاد می‌شود که ماده ۲۷۹ قانون مجازات اسلامی بر اساس آنچه متناسب با سیاست کیفری مبتنی بر مفاد آیه محاربه است، به صورت زیر تعریف و جرم‌انگاری شود: «محاربه عبارت است از کشیدن سلاح توسط مهاجمان ذکور و سابقه‌دار و مفسد به سوی مردم با قصد غارت اموال آنان در قالب سرقت کبری، حتی اگر این عمل منجر به ضرب و جرح یا قتل آنان شود».

۴- از نظر نویسندگان مقاله، نا امنی در محیط، اثر و پیامد محاربه است و نه جزء معنی و ماهیت محاربه. به نظر می‌رسد که ماده پیشنهادی فوق، در تعریف محاربه، کوتاه، گویا و مناسب‌تر با فن قانون‌نویسی، به‌ویژه در امور کیفری، است.

کتابنامه

قرآن

۱. ابن اثیر، مجد الدین محمد. (۱۳۶۷). النهایه فی غریب الحدیث. قم: اسماعیلیان.
۲. ابن عقیل، بهاء الدین عبدالله. (۱۴۰۸ق). شرح ابن عقیل. تحقیق محمد بن محی الدین عبد الحمید. تهران: ناصر خسرو.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۲۳ق). لسان العرب. قاهره: دارالحدیث.
۴. انصاری، جمال الدین ابن هشام. (بی تا). مغنی اللیب عن کتب الاعراب. قاهره.
۵. آخوند خراسانی، محمد کاظم. (۱۴۲۳ق). کفایة الاصول. چاپ هفتم. قم: موسسه نشر الاسلامیه.
۶. تفتازی، ملاسعد. (بی تا). مختصر المعانی. تهران: انتشارات مصطفوی.
۷. حسینی عاملی، سید جواد. (بی تا). مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه. قم: جامعه المدرسین حوزه علمیه
۸. حلّی، نقی بن نجم. (بی تا). الکافی فی الفقه. نجف: مکتب امام امیرالمومنین (ع).
۹. حلّی، ابن ادریس. (بی تا). السرائر. قم: موسسه نشر الاسلامیه.
۱۰. حلّی، ابن فهد. (۱۴۰۷ق). المذهب البارغ فی شرح المختصر المنافع. محقق: مجتبی عراقی. قم: انتشارات جامعه مدرسین قم.
۱۱. حلّی، حسن بن یوسف. (۱۴۰۹ق). قواعد الاحکام. تهران: نشر استقلال.
۱۲. حلّی، مقداد بن عبدالله. (۱۴۰۴ق). التفتیح رافع لمختصر الشرائع. محقق: سید عبداللطیف؛ حسینی کوه کمری. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۱۳. حلّی، نجم الدین (بی تا). شرایع الاسلام. قم: نشر اسلامی.
۱۴. درویش، محی الدین. (۱۴۲۸ق). اعراب القرآن و بیانه. چاپ دوم. نجف: نشر سلیمان زاده.
۱۵. زرکشی، بدرالدین. (بی تا). البرهان فی علوم القرآن. سایت اینترنتی کتابخانه مدرسه فقاها.
۱۶. سلال، ابن عبدالعزیز. (۱۴۰۴ق). المراسم العلوی. تحقیق: سید محسن حسینی امینی. قم: معاونیه الثقافیه للمجمع العالمی لاهل البیت (ع).
۱۷. سیوری، فاضل بن مقداد. (۱۳۸۵). کنز العرفان فی فقه القرآن. قم: مکتب المرتضویه.
۱۸. سیوطی، عبدالرحمن. (۱۲۹۷ق). البهجة المرضیه فی شرح الالفیه. تهران: انتشارات علمیه اسلامی.
۱۹. سیوطی، عبدالرحمن. (بی تا). الاتقان فی علوم القرآن. چاپ اول. بیروت: دارالفکر.
۲۰. طباطبائی، محمد حسین. (۱۳۸۷). تفسیر المیزان. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۱. طبرسی، فضل بن حسن. (۱۴۲۸ق). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار المرتضی.
۲۲. طرابلسی، عبدالعزیز بن براج. (۱۴۰۶ق). المذهب. قم: موسسه نشر اسلامی.
۲۳. طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۸۸). المبسوط فی فقه الامامیه. چاپ دوم. قم: مکتب المرتضویه.
۲۴. طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۲۴ق). معجم الفقهی لکتب شیخ طوسی. قم: موسسه دایره معارف الفقه الاسلامی.
۲۵. قطب راوندی، سعید بن هبه الله. (۱۴۰۵ق). فقه القرآن فی شرح آیات الاحکام. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۲۶. مفید، محمد بن محمد. (۱۴۳۰ق). المقنعه. قم: موسسه نشر اسلامی.
۲۷. مکی عاملی، محمد بن جمال الدین. (۱۴۱۰ق). روضه البهیة. تهران: مکتب العلمیه الاسلامیه.

Reference

The Holy Quran.

1. Al-Akhund al-Khurasani, M. K. (2002). *Kifayat al-Usul* (7th ed.). Qom: Mu'assasat Nashr al-Islamiyyah.
2. Al-Ansari, J. al-D. ibn H. (n.d.). *Mughni al-Labib an Kutub al-A'arib*. Cairo.
3. Al-Halabi, N. ibn N. (n.d.). *Al-Kafi fi al-Fiqh*. Najaf: Maktabat al-Imam Amir al-Mu'minin.
4. Al-Helli, H. ibn Y. (1989). *Qawa'id al-Ahkam*. Tehran: Istiqlal Publication.
5. Al-Helli, I. F. (1987). *Al-Muhadhdhab al-Barigh fi Sharh al-Mukhtasar al-Manafi'*. Edited by M. Iraqi. Qom: Intisharat-i Jami'at al-Mudarisin fi Qom.
6. Al-Helli, M. ibn A. (1984). *Al-Tanqih al-Ra'i' li-Mukhtasar al-Shara'i'*. Edited by S. A. al-Latif and H. Kuh Kamari. Qom: Library of Ayatollah al-Mar'ashi al-Najafi.
7. Al-Helli, N. al-D. (n.d.). *Shara'i' al-Islam*. Qom: Islami Publication.
8. Al-Helli, I. I. (n.d.). *Al-Sara'ir*. Qom: Mu'assasat Nashr al-Islamiyyah.
9. Al-Husayni al-Amili, S. J. (n.d.). *Miftah al-Kiramah fi Sharh Qawa'id al-Allamah*. Qom: Jami'at al-Mudarisin fi al-Hawzah al-'Ilmiyyah.
10. Al-Taftazani, M. S. (n.d.). *Mukhtasar al-Ma'ani*. Tehran: Mustafawi Publication.
11. Darwish, M. (1428 AH). *I'rāb al-Qur'ān wa Bayānuh* (2nd ed.). Najaf: Suleimān-zādah Publication.
12. Ibn Aqil, B. al-D. A. (1988). *Sharh Ibn Aqil*. Edited by M. i. M. al-Dīn A. al-Hamid. Tehran: Naser Khosrow.
13. Ibn Athir, M. al-D. M. (1988). *Al-Nihayah fi Gharib al-Hadith*. Qom: Ismailiyyan.
14. Ibn Manzur, M. i. M. (2002). *Lisan al-Arab*. Cairo: Dar al-Hadith.
15. Makkī Āmelī, M. i. J. al-D. (1410 AH). *Rawḍat al-Bahiyyah*. Tehran: Maktabat al-'Ilmiyyah al-Islāmiyyah.
16. Mufīd, M. i. M. (1430 AH). *Al-Muqni'ah*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī.
17. Qutb Rāwandī, S. i. H. (1405 AH). *Fiqh al-Qur'ān fi Sharḥ Āyāt al-Aḥkām*. Qom: Library of Āyatollāh al-Mar'ashī al-Najafī.
18. Sallār, I. A. al-A. (1404 AH). *Al-Marāsīm al-Alawiyyah*. Edited by: S. M. al-Hosseini al-Amīnī. Qom: Al-Mu'awiniyyah al-Thaqāfiyyah li-l-Majma' al-'Ālamī li-Ahl al-Bayt (a.s.).
19. Suyūrī, F. i. M. (1385 HS [2006]). *Kanz al-'Irfān fi Fiqh al-Qur'ān*. Qom: al-Marṭadawīyyah Library.
20. Suyūṭī, A. al-R. (1297 AH). *Al-Bahja al-Marḍiyyah fi Sharḥ al-Alfiyyah*. Tehran: Intishārāt al-'Ilmiyyah al-Islāmiyyah.
21. Suyūṭī, A. al-R. (n.d.). *Al-Itqān fi Ulūm al-Qur'ān* (1st ed.). Beirut: Dār al-Fikr.

22. Ṭabāṭabā'ī, M. Ḥ. (1387 HS [2008]). *Tafsīr al-Mizān*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī.
23. Ṭabarsī, F. i. Ḥ. (1428 AH). *Majma' al-Bayān fī Tafsīr al-Qurān*. Beirut: Dār al-Marṭadā.
24. Ṭarābulṣī, A. i. B. (1406 AH). *Al-Muhadhdhab*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī.
25. Ṭūsī, M. i. Ḥ. (1388 HS [2009]). *Al-Mabsūṭ fī Fiqh al-Imāmiyyah* (2nd ed.). Qom: Maktabat al-Marṭadawīyyah.
26. Ṭūsī, M. i. Ḥ. (1424 AH). *Mu'jam al-Fiqhī li-Kutub al-Sheikh al-Ṭūsī*. Qom: Mu'assasat Dā'irat al-Ma'ārif al-Fiqh al-Islāmī.
27. Zarkashī, B. al-D. (n.d.). *Al-Burhān fī 'Ulūm al-Qur'ān*. *Fiqāhah School Library website*.

